

قطعی الدلالة بودن قرآن

(تعدی قرآن در آوردن مثل قرآن)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد و على آله الطاهرين

این «لاریب فیه» چنان چه در اولین آیه سوره بقره است، یا دومین آیه، یا سومین آیه. چون «بسم الله» آیه اولی است، «الم» آیه دوم، «ذک الکتاب لاریب فیه» آیه سوم. «لاریب فیه» که در آیه سوم سوره بقره است، چنان که تفصیلاً عرض کردیم، تمام ریب‌ها را، تمام ظنون، شکوک، احتمالات بر ضدّ یقینی بودن قرآن را، در کلّ ابعاد، نفی کرده است. دلالتاً، مدلولاً، توافقاً للفطرة، توافقاً للعقل، توافقاً للحق، بلکه أحق حق است، تمام این‌ها را «لاریب فیه» با نفی جنس استغراقی، سلب کرده است.

بعداً در آیه تحدی به قرآن که «وإن کُنْتُمْ فی ریبٍ ممّا نزلنا علی عبدنا» (بقره، ۲۳) تثبیت کرده است از برای گروهی از منکران قرآن، منکران و حیانی بودن قرآن، منکران دلالت مستقیم قرآن، منکران حقانیت اصلی قرآن، ثابت کرده است در ماورای قرآن. چون قرآن بر مبنای برهان خودی، و برهان مقایسه‌گیری، بالاترین وحی است.

آیاتی داریم که در قرآن باید تذکر و تدبر بشود. «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمد، ۲۴)، تفکر، تدبر، تعقل، و به فکر بودن در فهم آیات قرآن، با تقدیم مقدمات مناسب، این مورد امر است. پس با تفکر و تدبر و شعور و دقت، می شود مقاصد قرآنی را صد در صد فهمید. ولیکن کسانی که تیر به تاریکی می اندازند، و از دور انکار می کنند و حیانی بودن قرآنی را، و «فی ریب» هستند، غرق در ریب، غرق در مادون یقین؛ چه ظن، چه شک، چه احتمال، غرق در مادون یقین نسبت به قرآن هستند، و خیال می کنند دلیلی هم دارند، استدلال به دلیل های غیر قابل قبول می کنند، و از ورای قرآن به قرآن هجوم می کنند، چه برای قرآن نظراتی باشد احادیثی باشد افکاری باشد، استدلالی باشد، بالاخره از ورای قرآن، علیه قرآن نظر می دهند، که در ژرفای ریب هستند در قرآن، در بعضی ابعادش یا در کل ابعادش، «فَأْتُوا بِسُورَةٍ» (بقره، ۲۳).

حالا، ما اولاً باید الفاظ این آیه را، لغاتش را، جملاتش را، کاملاً دقت کنیم، تا معنای آیه به خوبی استفاده شود. نظر ظاهری و سطحی، نظر بدون دقت، سر از تناقضات نظرات، و تضادات و تهافتات نظرات بیرون می آورد.

«و إن كنتم»، مخاطب کیست؟ آیا مخاطبین منکران زمان نزول قرآن هستند؟ یا هر منکری از منکران و حیانی بودن قرآن، مخاطب «إن كنتم» است؟ دومی مرجح است. «كنتم»، مکلفان هستند. کل مکلفانی که «فی ریب» مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا هستند. چون مکلفان چند دسته هستند. یا هیچ ریبی در و حیانی بودن قرآن ندارند؛ که آن وقت «ان كنتم» شامل آنها نیست. یا ریب دارند و «إن كنتم» شامل آنها هست. یا قاصر هستند که نه ریب دارند، نه ریب ندارند، نه نظر موافق دارند و نه نظر مخالف، مانند کسانی که تازه به قرآن نگرشی دارند، هنوز تحقیقی، تدبری، تعقلی، اندیشه ای، بررسی نکرده اند، اینها دسته سوم هستند.

«وإن كنتم في ريبٍ فقط کسانی که در ژرفای ریب، و شکّ مسنوند به ادله علیل هستند؛ اینها مراد هستند. اینان کسانی هستند که به ادله مثبته و حیانی بودن قرآن، توجه ندارند. اگر انسان عاقل و مکلف به ادله حقانیت چیزی توجه داشته باشد، قبول می‌کند. یا اگر قبول نکند « وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا » (نمل، ۱۴) یقین داخلی دارد، ولیکن انکار می‌کند. برای کسانی که به ادله مثبته و حیانی بودن قرآن، توجه ندارند؛ «إن كنتم في ريبٍ.»»

ولیکن «ثم» در کلّ زمان‌هایی که قرآن در برابر مکلفان هست، از زمان نزولش، بعد از رسول، بعد از امامان، کلّ زمانه غیبت کبری و صغری، کلّ زمان‌های تکلیف تا انقراض عالم؛ «کنتم» شامل این دسته، از سه دسته متصور هست. که «فی ریبٍ مِمّا نزلنا.»»

حرف شرط معمولاً، فعل‌های بعد از خود را، که فعل ماضی است، تبدیل به مضارع می‌کند. ولی گاهی اوقات نخیر، بلکه هم ماضی را شامل است و هم مضارع را. اگر اینجا کینونتِ ریب، در این دسته خاص، مربوط به زمان حال نزول قرآن، و آینده‌هایی بود، می‌فرمود که «إن تکون»، پس «إن کنتم» دارای چند بُعد است. بُعد گذشته، بُعد حال، بُعد آینده.

«إن کنتم» اگر بوده‌اید، اگر بوده‌اید بر مبنای «کنتم». اگر باشید و خواهید بود، بر مبنای «إن». چون «إن» شرطیه فعل ماضی بعد از خود را معمولاً تبدیل به مضارع می‌کند، مگر مثل اینجا که اگر مضارع معنا داشت «إن تکونوا» بود، پس «کنتم» دارای سه بُعد است. بُعد گذشته زمان، از آغاز نزول قرآن، تا این زمان که «إن کنتم» آمده. تقریباً سیزده یا چهارده سال از نزول مقادیری از قرآن گذشته، تا سوره بقره نازل شده است. چون سوره بقره، سوره مدنیه است. آیات و سوره‌هایی که در مکه مکرمه نازل شده است، در طول سیزده سال بوده است.

بنابراین «کنتم» شما که در مکه بوده‌اید، یا در مدینه بوده‌اید، قبل از وضع فعلی، «کنتم فی ریبٍ»، در آیاتی که در مکه نازل شده است و در مدینه

پیش از بقره نازلش شده است، «إِنْ كُنْتُمْ» قبلاً، «إِنْ كُنْتُمْ» حالا، «إِنْ كُنْتُمْ» بعداً، بنابراین «إِنْ كُنْتُمْ» در جمع، مثلث زمان حضور قرآن را، از آغاز عهدِ مکی، تا پایان عهد مدنی، یا پایان قیامت کبری در بر می‌گیرد.

«إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا» از آنچه تنزیل کردیم. تنزیل یا انزال فرق دارد. تنزیل چنانچه عرض کرده‌ایم بارها، نزول تدریجی است اصلاً. انزال نزول دفعی است. مگر آنکه قرینه قطعی داشته باشیم که انزال نزول تدریجی است، که دفعی حساب شده است. مثل یوم مثلاً، ایام خلقت سماوات و الأرض شش یوم است. ولیکن «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (توبه، ۳۶)، یک یوم است. یک یوم، سرجمع سته ایام است. پس بخش‌های خلقت جهان، در برابر هم شش بخش است، ولیکن نسبت به قبل از خلقت و بعد از اتمام خلقت، یک یوم است.

اینجا هم همین طور است. احیاناً انزال کتاب نظر دارد به تنزیل کتاب، البته با قرینه قطعی. حالا، «مِمَّا نَزَّلْنَا»، از دو جهت نزول تدریجی است. یک: خود تنزیل تدریجی است. دو: اگر مراد نزول دفعی باشد، نزول دفعی قرآن، در لیلۃ القدر است. قرآن که یکجا به طور مختصر و فشرده در لیلۃ القدر نازل شد، برای احدی مفهوم نبود جز برای رسول. پس «کُنْتُمْ» چیست؟

مخاطبینی که کفار و معاندان هستند، آیا می‌فهمیدند قرآن مُنَزَّلِ دفعتاً واحده ی لیلۃ القدر را؟ نخیر. حتی قرآن مُنَزَّلِ تدریجی را نمی‌خواستند بفهمند. این آیه دعوت می‌کند که با مقایسه با سایر کتاب‌ها بفهمید که قرآن غیر کتاب‌های دیگر است. حتی از کتاب‌های وحیانی گذشته هم مقدم است.

بنابراین «إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا»، «نَزَّلْنَا» البته ماضی است. یعنی آنچه را نازل کردیم تا این لحظه. بعدی‌ها حساب دیگر دارد، ولیکن آنچه را نازل کرده‌ایم تا این لحظه، که سیزده سال یا چهارده سال، یا بیشتر یا کمتر

است، نظر کنید. در آنچه ما نازل کرده‌ایم قبلاً، البته نُزِّلُ بعداً، چون گذشته و آینده قرآن مشابه است.

آیات قرآن متشابهات است در ابعادی، یکی از ابعاد این است که شبیه یکدیگر است. از نظر لفظ، معنا، بلاغت، فصاحت و در کلّ؛ و حیانی بودن اعلا، شبیه یکدیگرند. حالا، اگر در «ما نزلنا» دقت کنید بررسی کنید، «ما نُزِّلُ» هم، همین حکم «ما نزلنا» را دارد.

حالا، «و إن کُنْتُمْ فی ریبٍ ممّا نزلنا علی عبدنا»، «علی عبدی» نیست. «علی محمد» صلوات الله علیه، نیست. «عبدنا» است. «عبد» مفرد است و «نا» جمع است. «نا» جمعیت ذات نیست. چون خدا واحد است، احد است. بلکه جمعیت صفات رحیمی است. چون گاه جمعیت صفات رحمانی مراد است، گاه رحیمی مراد است، گاه هر دو مراد است.

ولیکن قرآن مُنَزَّلٌ از برای مکلفانِ اِلی یوم القیامه، در بُعد رحیمیت رب است؟ یا رحمانیت رب است؟ یا هر دو؟ رحیمیت است. چون رحیمیت رحمت خاصّه است. رحمت خاصّه ربانی، آخرین مرحله پایانی رحمت خاصّه و حیانی تکلیفی عقیدتی علمی درونی برونی، و فردی و اجتماعی، «نا» را می‌طلبد.

یعنی، خدا آنچه در بُعد رحیمیت امکان دارد که برای مکلفان در مثلث زمان اِلی یوم القیامه بفرستد، اینجا فرستاده است. بله! راجع به نوح «عبدی» است، ابراهیم «عبدی» است، البته لفظ عبدی نیست ولی در معنا «عبدی» است، چون در بُعد خاصّی است. در بُعدی که مورد نیاز زمان خاص نوحیان، ابراهیمیان، موسویان یا مسیحیان است.

ولایت عزم این چهار بزرگوار، ولایت عزم محدود به زمان‌های خاص است. ولیکن ولایت عزم قرآن، محدود به زمان خاصی نیست، بلکه الی یوم القیامه را شامل است. بنابراین کلّ حاجات مکلفین در کلّ ابعادی که نیاز

به وحی است، اینجا «عبدنا» یعنی ربانیتِ رحیمیِ حق، سبحانه و تعالی، صد در صد پیاده شده است در این « ما نزلنا.»

هیچ نقطه‌ای، هیچ چیزی که امکان نزول و حیانی از برای مکلفان دارد، فروگذار نگشته است. فلذا به آیاتی دیگر هم استدلال کرده‌ایم و می‌کنیم که، خدا هم بعد از تکمیل این قرآن، مطلبی که شایسته نزول باشد از نظر وحی نیست. از نظر وحی اصلی شریعت و ولایت عزم مستقل و خاتم، هیچ مطلبی در قرآن فروگذار نشده است.

حالا، «علی عبدنا» مثلاً لفظ «عبدنا» در جای جای قرآن، تخصیص به پیغمبر بزرگوار دارد. مثلاً «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ» (اسراء، ۱) «عبد» درست است، ولی در جاهای دیگر زیاد داریم که «عبدنا». «عبد» و «عبدنا» نوعاً در اختصاص رسول خدا (صلوات الله و سلامه علیه) است.

[سؤال: قرآن در مورد حضرت نوح هم «عبدنا» (قمر، ۹) دارد!]

بله دارد، اما نوعاً عرض می‌کنم. ببینید عبودیت «عبدنا» در مرحله بالای بالا، مربوط به خاتم النبیین است؛ و در مرحله پایین‌تر بقیه هستند. در اینجا «نزلنا»، مُنَزَّل در تنزیل آیات قرآنی، در بُعد رحیمیت، آن چه امکان دارد؛ نازل کرده است. «عبدنا» در بُعد عبودیت، تمام مراتب شایسته‌ی ممکنه‌ی عبودیت، در این «عبدنا» هست. بنابراین «ما نزلنا» بالاترین وحی است. «عبدنا» مهم‌ترین و شایسته‌ترین بندگان است. یعنی شایسته‌ترین کتاب و حیانی را بر شایسته‌ترین بندگان نازل کردیم.

حالا، «و إن كنتم في ريب مما نزلنا عبدنا فاتوا بسورة من مثله» (بقره، ۲۳) «من» در اینجا چه کاره است؟ اولاً اینجا «سوره» است. آیات متعددی که داریم، بعضی «سوره» است مثل اینجا، و بعضی‌ها مثل آیه ۸۸ سوره اسراء « قُل لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً» که منظور کل قرآن است. گاه «عشر سور» آمده مثل آیه ۱۴ سوره هود: « أم يَقُولُونَ افْتَرَاهُ، قُل فَأْتُوا بِعَشَرَ

سُورَ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَاذْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ». این‌ها تحدیّات گوناگونی است که گاه به یک سوره یا به ده سوره یا به کل قرآن است.

و سوره هم سوره معمولی نیست چون سوره از سور است. سور البلد یعنی دیواری که دُور تا دور شهر کشیده‌اند. استقلال هر شهری، هر قصبه‌ای، هر دهی، به دیواری یا زمینی است یا علامتی است که دور تا دور این شهر یا قصبه یا ده یا خانه کشیده‌اند. حالا، درست است که سوره در اصطلاح معمولی سوره‌های معمولی قرآن است ولیکن، یک آیه مستقل هم سوره است.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» هم سوره است. برای اینکه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» رمزی است که این آیه را مستقلّ الدلالة قرار داده است. پس هر جمله‌ای، هر چند جمله‌ای، هر آیه‌ای، یا هر چند آیه ای که مستقلّ الدلالة بر مطلبی هستند، این سوره است. مثلاً آیه داریم: «فَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ مُّحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ» (محمد، ۲۰) منظور کلّ سوره نیست. بلکه آیاتی است که امر به قتال شده است. آیاتی که در بسط در آن‌ها امر به قتال شده است، سوره است. بنابراین، سوره جمله مستقلة است، خواه یک آیه باشد، دو آیه باشد، چند آیه باشد، یک سوره باشد، یا هرچه باشد.

حالا، پس کمترین و مقدماتی‌ترین مورد تحدی، یک جمله مستقلّ الدلالة است. جملات مستقلّ الدلالة قرآن مثل «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» هم لفظاً هم معنأً، هم لفظاً، هم ترکیباً، هم وزناً، در کلّ جهات دلالتی و مدلولی مورد تحدی است. جزئش مانند کلّش. چون تماماً آیاتُ الله‌اند. آیه‌ی الله یعنی چه؟ یعنی نشانه ربّانیت و حیانی است.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، این آیات هر کدام، یک آیه، نشانه ربّانیت و حیانی و سوره است. بنابراین هر آیه از آیات این

خودش دالّ است، لفظاً و معنأ و در کلّ خصوصیات بیانی، و تبیانی، و دالّی و مدلولی بر ربّانیت. حالا هرچه بیشتر باشد، بیشتر. هر چه بیشتر آیات ضمیمه هم شوند، ضمیمه آیاتی بیشتر با یکدیگر، بیشتر یقین آور است؛ و کمال یقین در صورتی که در بیشتر آیات انسان دقت کند.

حالا، «فأتوا بسورة من مثله»، سوره؛ یا سوره‌ی کلّی قرآن که کلّ قرآن باشد؛ است، یا سوره‌ی بعضی قرآن که ده سوره باشد؛ است، یا سوره بعض البعض که یک سوره است، یا سوره ابعض الابعاض است که یک آیه است. حالا، «بسورة» در مرحله ظاهری مُتَيَقَّن، همین سوره‌های معمولی است، مثل سوره حمد، سوره توحید، سوره کوثر، که اقلّ سُور قرآن، از نظر تعداد آیات، سوره کوثر است، که چهار آیه است. یعنی چهار آیه از قرآن اگر می‌توانید، بیاورید.

حالا، «فأتوا بسورة من مثله». چرا به جای «من مثله»، «مِثْلِهِ» نفرمود؟ جایگاه «من» در اینجا چیست؟ اگر مراد از ضمیر «مثله» قرآن بود، «فأتوا بسورة مثله» می‌بود. چون «مِمَّا نَزَّلْنَا»، «ما نَزَّلْنَا» مذکر است و مفرد. درست است؟ یعنی مُنَزَّل، «مِمَّا نَزَّلْنَا» یعنی مُنَزَّل. «فأتوا بسورة مثله» یعنی مثل مُنَزَّل. پس «من» چکاره است؟ «من» دارای دو بُعد است. یک بُعد «من مثل» «ما نزلنا». دو: «من مثل» «عبدنا». پس هم محمد قرآن، و هم قرآن محمد.

محمد قرآن به حساب مورد وحی، قرآن محمد به حساب وحی بر او، هر دو مورد تحدی هستند. فقط قرآن، درست است؛ قرآن اصالت دارد. اصل قرآن است، ولیکن فرعش که محمد است که این قرآن را آورده مورد تحدی است. پس «فأتوا بسورة من مثله» یعنی «من مثل ما نزلنا» و «من مثل عبدنا.»

حالا، هر کدام دارای ابعادی است. «مثل ما نزلنا» چیست؟ «ما نزلنا» بر حَسَبِ تَأْكِيدِ قرآن، بالاترین وحی است. «مثله» یعنی وحی‌های ربانی. حساب کنید وحی توراتی را، وحی انجیلی را، که کتاب‌های اصلی و حیانی ربانی است، «فأتوا بسورة من مثله» سوره‌ای از تورات که مماثلت

دارد با قرآن در وحی، اهل تورات که قرآن را قبول ندارند. خداوند می‌فرماید که این قرآن کتاب وحی است، شما یهودیان، شما نصرانیان، شما کتابیان، که قبول دارید کتاب‌های وحیانی را، چون «إِنْ كُنْتُمْ» خطاب به ملحدان فقط نیست که، فقط ملحدان و مشرکان نیست، بلکه یهودیان و نصرانیان و سایر کتابیان که «فی ریب» در وحیانی بودن قرآن هستند، مثلاً بعضی از آنها می‌گویند که قرآن کتاب وحی نیست اصلاً، و بعضی هم می‌گویند که وحی التقاطی است، مثل استاد حداد بیروتی. او که ۱۴ کتاب بر ردّ قرآن نوشته می‌گوید که «القرآن نسخة عربية من العهدین». یعنی قرآن جمع آوری، التقاط کرده، آیاتی از عهد عتیق، تورات، و عهد جدید، و این را به عنوان وحی مستقل حساب کرده است.

حالا، کسانی که وحیانی بودن قرآن را اصلاً قبول ندارند، با قبول دارند و می‌گویند وحی مستقل نیست و التقاط است، بنابراین کلّ منکران قرآن در بُعد قرآنیّت، در بُعد اعلی مراتب وحی بودن، در کلّ ابعاد اعجازی، کلّ این‌ها مخاطب هستند. «فأتوا بسورةٍ من مثله»، از مماثل «ما نزلنا» که کتاب‌های وحیانی است، ای کتابیان اگر «كُنْتُمْ فی ریبٍ ممّا نزلنا علی عبدنا» اگر ریب دارید، مقایسه کنید. در قرآن دقت نمی‌کنید؟ مقایسه کنید کتاب‌های وحیانی تورات و انجیل را مقایسه با قرآن کنید. ببینید کدام بهتر است.

از سه حال خارج نیست. یا برابرند، یا قرآن اَدنی است، یا قرآن اَعلی است. اَدنی بودن قرآن، در نزد اهل لغت عربی محال است. حداقل برابر است، حد بالاتر اعلی است. آیا ممکن است وحی ربّانی کمتر از وحی بشری باشد؟ این‌ها که می‌گویند قرآن وحی ربّانی نیست، وحی مستقلّ ربّانی نیست، بلکه فکر بشری است؛ مقایسه کنند. تورات، سوره ای از تورات، سوره ای از انجیل، آیاتی از تورات، یا آیاتی از انجیل بیاورند و مقایسه کنند با قرآن. هم مقایسه خودی، هم « وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ » (بقره، ۲۳) خودشان مقایسه کنند، سوره ای از قرآن را با سوره ای از

کتاب‌های آسمانی که وحیانی میدانند. کتاب‌های آسمانی را که یهودیان، نصرانیان، و حیانی می‌دانند، مقایسه کنند با قرآن.

این مقایسه از سه حال خارج نیست. یا برتر از آنهاست که در این صورت قطعاً وحی است. یا برابر است که در این صورت هم وحی است. یا ادنی است؛ و غیر ممکن است ادنی باشد. یعنی الفاظ قرآن، در دالّ بودنش، مدلول بودنش، عدم تناقض، عدم تهافت، عدم تضادّ، مشابّهت آیات در کلّ جهات، قطعاً یا برتر است یا دست کم برابر است. این یکی.

دوم، «فأتوا بسورةٍ من مثله»، فرض کنید که وحیانیّت را اصلاً قبول ندارند، ملحد هستند، مشرک هستند، اهل کتاب نیستند، می‌گوییم خوب؛ پس از مثل این قرآن، در عبارت داشتن و نداشتن، قرآن که دالّ است و مدلول است، کلّ کتابهایی که دالّ و مدلول است بیاورید و مقایسه کنید، از کتاب‌های بشری. شما که قائل به وحی ربّانی نیستید، کتابی نیستید، بنابراین «مثله» مثل «ما نزلنا علی عبدنا» آن چه بر عبد ما نازل شده است، که شما اصلاً قبول ندارید وحی است، اصلاً وحی را منکرید، تورات را منکرید، انجیل را منکرید، ولیکن عبارات بلیغ فصیح شایسته‌ی درجه اول عاقلان و عالمان را بیاورید در کل، با قرآن مقایسه کنید. ببینید کدام بهتر است؟ آیا قرآن برتر است؟ یا برابر است؟ با ادنی است؟

ادنی قطعاً نیست، برابر هم قطعاً نیست، بلکه اعلی است کلّش. در طول تاریخ، نوشته‌ها عبارات، الفاظ دالّ و مدلول‌ها، همه در مقایسه با قرآن، نشان می‌دهد که قرآن همیشه زنده است، همیشه امام است و مقدم است. یا حداقل برابر است.

خوب، این مربوط به این است که «مثله» برمی‌گردد به «ما نزلنا» اما «عبدنا». «من مثل» «عبدنا» چند بُعد دارد. شما مماتل با عبد ما بالاترین مراتب عقل، بالاترین مراتب علم و فهم پیدا می‌کنید یا پیدا نمی‌کنید. اگر

بالاترین عالمان و عاقلان و اندیشمندان را پیدا کردید، سوره ای از او، عباراتی مستقل از او بیاورید و با قرآن مقایسه کنید.

بنابراین، این هم از سه حال خارج نیست. یا آنچه از مماثل «عبدنا» در بنده خدا بودن، در بالاترین مراتب عقلانی است بیاورید، یا او برتر است یا قرآن برتر است، یا برابر است. او که برتر نیست قطعاً. اگر برتر بود در طول چهارده قرن می‌آوردند. اگر هم آورده‌اند واقعاً مسخره است و باعث افتضاح که ما دیدیم. یا برابر است، که برابر هم نیست. یا برتر است.

بنابراین برتری قرآن بر «ما نزلنا» ی وحیانی الهی، و بر «ما نزلنا» ی وحیانی بشری، تقدم دارد. بدون شک و بدون ریب. یا اینکه «عبدنا» در بُعد درس نخواندن، این پیغمبر که «فَقَدْ لَيْثٌ فِيكُمْ عُمَرًا مِّن قَبْلِهِ، أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (یونس، ۱۶) این پیغمبر که ملحد و مشرک و کتابی و مسلمان و همه می‌دانند که قبل از نزول قرآن هرگز درس نخوانده است، کتابی نخوانده و برایش نخوانده‌اند، نوشته است. آیات متعدده‌ای، دلیل بر این است که «وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَّآرْتَابَ الْمُبْطِلُونَ» (عنکبوت، ۴۸) نه خوانده‌ای، نه نوشته‌ای، و نه برایت خوانده‌اند. کسی که هیچ کتابی نخوانده و قبل از نزول قرآن هیچ مطلب علمی به او تعلیم نشده است، ولو بشری، حالا کتابی می‌آورد که تمام بشرها و تمام مکلفان در برابرش عاجزانند. پس این بُعد دوم این آیه بود. «من مثله» از کسی که هیچ درس نخوانده است.

سوم، کسانی که درسهایی خوانده‌اند، مخترعین‌اند، مکتشفین‌اند، بزرگان عالم هستند، مماثلت در این بشریت دارند. پس کسانی که مماثلت در اصل بشریت، در عمق بشریت، در هر جهت در بشریت مماثلت دارند با پیغمبر، مقایسه کنید در این سه ضلع و در این مقایسه سه گانه، قطعاً برتری دارد وحی قرآنی بر وحی بشری؛ و قطعاً تقدم دارد وحی قرآن بر وحی‌های ربّانی دیگر.

مدعای ما این است که، این قرآن حتی بر وحی‌های گذشته ربّانی هم تقدّم دارد. با اینکه وحی‌های مطلق‌اند. تا چه رسد بر وحی‌های متناقض که وحی‌های بشری با غیر بشری قاطی شده است. حتی در وحی‌های اصلی نوحی و ابراهیمی و تورات و انجیل قبل از تحریف شدن، بر آنها هم تقدّم دارد؛ و این در مقایسه معلوم می‌شود.

حالا، در این مقایسه اگر به طور درست مقایسه شود، «وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ»، هر کس من دون الله، گواه است بر تقدّم آنچه را که دیگری می‌آورد، آنچه غیر قرآن است، چه تورات، چه انجیل، چه حرفهای بشری، وحی‌های ربّانی، وحی‌های غیر ربّانی، «شهداء»، تمام گواهان عقلانی و علمی و فکری را بیاورید که شاهد بوده‌اند؛ «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». اگر راست می‌گوئید که در ریب هستید. اگر راست می‌گوئید که قرآن از نظر وحی مشکوک است، نه تنها از نظر وحیانی مشکوک نیست، بلکه بالاترین درجات وحی است.

پس شما مکلفان که دعوت شده‌اید به این مقایسه، از دو حال خارج نیستید، یا اهل نور هستید یا اهل نار. اهل نار هستید اگر هرچه فعالیت کردید و هرچه جستجو کردید، مثل «عبدنا» مثل «ما نزلنا» آوردید و در مقایسه مغلوب شدید، که این قرآن غالب است در کلّ جهات ظاهری و باطنی، بر کلّ وحی‌های ربّانی و غیر ربّانی، و اگر قبول نکردید «فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» (بقره، ۲۴) اگر قبول کنید داخل نور هستید، اگر قبول نکنید داخل نار هستید.

و در قرآن شریف این تحدی متعدد شده است؛ و این تحدی را بعضی آقایون خیال می‌کنند که در بُعد فصاحت و بلاغت است فقط. بُعد فصاحت و بلاغت و لغت بُعد قشری است. قرآن دارای دو بُعد است. یک بُعد قشری لفظی صوتی لغوی کلمه‌ای، که دالّ است؛ و یک بُعد مدلولی که معارف و

حقایق قرآن است. در کلّ ابعاد، در کلّ زمان‌ها، در برابر کلّ عقلا، و کلّ علما، و کلّ فصحا، کلّ بلغا، در هر زبانی از زبان‌ها، در هر دالّی از هر دال‌ها، در هر مدلول از مدلول‌ها، این ممتاز است.

و این ادّعا که پیغمبر کرده است، پیغمبر بزرگوار که به اعتراف جاهلیت آن موقع، عقلای آن موقع، علمای آن موقع، أعقل عقلا بوده است، چطور می‌شود أعقل عقلا ادعایی بکند که بعد از چند وقت که یا زنده است یا مرده است، ادعایش فاشل بشود. اگر این محمد بن عبدالله (صلوات الله و سلامه علیه) مطمئن نبود که وحی ربانی است، اگر مطمئن نبود وحی فوقانی برتری ربانی است چنین ادعایی را نمی‌کرد. برای اینکه چنین ادعایی را یهودیان، علمای یهود، علمای نصارا، « من مثله » می‌آوردند و محکوم می‌کردند.

بنابراین از آن زمان تا زمان ما، تا زمان‌های آینده این تحدّی کلیت دارد، و نسبت به کلّ عقلا و کلّ علما هست. بعضی‌ها خیال می‌کنند قرآن فقط در لغت عربی و فقط برای عرب زبان‌هاست. من یادم می‌آید در نجف که بودیم بعضی از علما و فضلا اختلاف داشتند با ما در بُعد محوریت قرآن. روزی خدمت مرحوم آقای خویی بودیم، یکی از همان علما حاضر شد، گفت آقای آیت الله خویی، به این آقای صادقی بگوئید این قرآن که محور قرار داده، این آیه را چطور معنا می‌کند؟ گفت کدام آیه؟ گفت که « وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا » (رعد، ۳۷). این حکم عربی است. یعنی مخصوص عرب است. یعنی غیر عرب محکوم و مکلف به حکم قرآن نیستند! آقای خویی با کمال احترام فرمودند که از خود کسی که اعتراض داری برو سؤال کن از من سوال نکن. من گفتم که «حکماً عربیاً» است، لغتاً عربیاً که نیست که! لفظاً که نیست! حکماً عربیاً است.

عربی یعنی چه؟ عربی یعنی واضح. لغت عربی یعنی لغت واضح. معنای عربی: معنای واضح، مطلب عربی: مطلب واضح، علم عربی: واضح. پس

عربی یعنی واضح. «الأعرابُ أشدُّ كُفْراً وَنِفَاقاً» (توبه، ۹۷) یعنی چه؟ یعنی عرب زبان‌ها؟ نخیر. آیا کلّ عرب‌ها که مبدأ و محور اصلی دعوت قرآن بودند؛ «أشدُّ كُفْراً وَنِفَاقاً» هستند؟ نخیر. العربی یعنی بادیه نشین‌ها. یعنی کسانی که پوششی ندارند، در بیابان‌ها، در بادیه‌ها، در جاهای دور افتاده هستند، این‌ها «أشدُّ كُفْراً وَنِفَاقاً» چرا؟ برای اینکه از مرکز تمدن اسلامی دورند. کسانی که از مدینه که جایگاه پیغمبر بود و جایگاه تعلیم و تربیت بود، دور باشند؛ و از مدینه دور بودند؛ دورتر از دورترها بودند، که در بیابان‌ها بدون ستر و بدون بالاسری باشند، این‌ها «أشدُّ كُفْراً». «وَمِنَ الْأَعْرَابِ ابٍ مَّن... وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ» (توبه، ۹۹) خوب، «من الاعراب» یعنی کسانی که دورند از مراکز علمی و تربیتی و تبیین اسلامی، این‌ها «أشدُّ كُفْراً وَنِفَاقاً» هستند، مثلاً اگر لندن، اگر پاریس، اگر واشنگتون، این‌ها دورند از مراکز اسلامی، این‌ها اعراب هستند. یعنی کسانی که دورند از تعلیم‌های اسلامی، از مراکز اسلامی، ولو در بزرگ‌ترین شهرها و بالاترین تمدن‌های مادی باشند، اعراب هستند.

در لغت عربی «أعربِ الكلمة» یعنی «أوضح الكلمة»: کلمه را واضح کن، فاعلش را، مفعولش را، مضافش را... اعراب لفظی هم برای اعراب معنوی است. زیر و زیر و ضمّه را گذاشتن برای این است که معنا روشن بشود. بنابراین این آیه که «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا هُ حُكْمًا عَرَبِيًّا» یعنی «ما اینگونه نازل کردیم قرآن را، حکمی واضح». هیچ تعقیدی (گره و گنگی) در این حکم نیست، نه لفظاً، نه معنأً، نه فطرتاً، نه عقلاً، نه علماً، توافق دارد با عمق فطریّت، عقلانیّت، علمیت. کلّ حاجات مکلفین که از همه برتر انسان است.

این‌ها را که گفتم آقای خویی (به آن شخص) فرمودند که: «من نگفتم شما غلط می‌کنید؟ من نگفتم شما اشتباه می‌کنید؟ شما به قرآن اهانت می‌کنید.»

بنابر مبنای این آیه و آیاتی دیگر این مطلب بیّن است و روشن است که قرآن در کلّ ابعاد، فوق ابعاد امتیازی کلام است. تا چه رسد در دلالت. در مدلول اقوی است، آن وقت در دلالت أضعف است؟! «لاریب فیه» و آیاتی دیگر که خطاب به مکلفان کرده است، «أیّها الکافرون، ایّها المسلمون، ایّها الفلان» آیا این «کافرون» می فهمید قرآن را یا نمی فهمیدند؟ اگر نفی فهمیدند و ظنّی الدلالة بود، مکلف نبودند. این مطالب را قبلاً مفصل عرض کرده ایم و تکرار نمی کنیم.

بنابراین اعجاز قرآن، لفظ اعجاز درست نیست، آیت بودن قرآن، چون اعجاز کار است، ممکن در یک زمان اعجاز باشد در یک زمان نباشد، ولیکن آیت و حیانی فوقانی ربانی بودن قرآن، در کلّ زمان های تکلیف، نسبت به کلّ مکلفان، شمولیت دارد؛ و الآن چهارده قرن است که می گذرد. فصاحت و بلاغت عربی به حد بالا رسیده است، و حال آنکه این فصاحت، در ترقی و تکامل و تعالی زبان عربی خیلی بارز شده، یک آیه قرآن، در نهج البلاغه که قوی ترین فصاحت است، قوی ترین بلاغت است، در فصیح ترین ها و بلیغ ترین های گذشته و فعلی، قرآن از نظر لفظی حتّی ممتاز است، تا رسد به معنوی. وانگهی اگر مانند عصای موسی می آوردند، عصای موسی محدود بود.

حالا، قرآن شریف که معجزه ی باقیه است و فرقان است، اگر منکران و کافران امکان داشت که حتی از نظر لفظی؛ نه معنوی، حتی از نظر لفظی، در بلاغت لفظی، و فصاحت لفظی، اگر امکان داشت همسان با قرآن بیاورند، خوب می آوردند. بله، «لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا» (انفال، ۳۱) اگر می خواستیم مثل قرآن را می آوردیم، به اینها می گوئیم که اگر شما می خواستید مثل قرآن بیاورید، آیا شما برای محاربه با قرآن، و معارضه با قرآن، اگر می خواستید و می توانستید، پس چرا نخواستید؟ پس این فقط در لفظ است که اگر می خواستیم مانند قرآن را می آوردیم، برای نفی! شما که

اینقدر اعتماد به خودتان دارید، اینقدر جدّیت دارید در مبارزه با قرآن، پس چرا نیاوردید!؟

پس بنابراین این «لو نشاء»ها غلط است، و مشیّت‌های برونی هم که چهار سوره اخیراً جعل کردند، سوره فلان و سوره فلان، این‌ها تمام مسخره است، آنقدر مسخره است، بیش‌ترش التقاط است. التقاط از الفاظ قرآن کردند به طور متناقض، به طور متناقض التقاط بشری، التقاط و حیانی، ولیکن مطالب مختلف آوردند که هم لفظش محکوم است و هم معنایش محکوم است.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

[آیا لفظش هم محکوم است اینهایی که آورده‌اند؟]

بله. حالا بحثش را می‌کنیم. این جزوه ای که آقای یزدانی آورده، این چهار سوره دارد، این چهار سوره آنقدر مفتضح است، اولاً جملاتی، آیاتی، کلماتی از قرآن را استخدام کرده. خوب این همان است که! پس مثل نیست عین است. مثل نیاورده‌اید؛ و جاهای خودش آورده. از نظر ادبی، از نظر اعرابی، از نظر صرفی و نحوی غلط است. اگر هم صحیح پیدا شود، صحیحش در مقابل صحیح قرآن، زمین تا آسمان فرق دارد. در کلّ ابعاد این‌ها محکوم هستند. این‌ها خودشان را مسخره کرده‌اند.

[سؤال:؟]

نخیر، گروهی هستند که می‌گویند فقط از نظر لفظ است، گروهی می‌گویند نظر معناست فقط، گروه سوم که ما هستیم می‌گویند که از نظر لفظ و معناست. از نظر لفظ بهترین دالّ است، بلاغاً و فصاحتاً و از نظر معنا هم بهترین مدلول است.

[سؤال:؟]

سوره عرض کردم معنی معمولی اش همان ۱۱۴ تا سوره است. ولیکن «فَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةً مُحْكَمَةً وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ» (محمد، ۲۰) دلیل است بر اینکه «سوره» اعم است از سوره معمولی و سوره غیر معمولی.

[سؤال:؟]

نخیر، «أَنْزَلَتْ سُورَةً» در این سوره، در این مطلب خاص مستقل الدلالة، «قتال» ذکر شده. خوب اگر در بین ۵۰ آیه دو یا سه آیه است.

[سؤال:؟]

لفظ سوره، لفظ سور یعنی دیوار! دیوار خانه، دیوار ده، دیوار قصبه، دیوار شهر، بنابراین سوره کوچک داریم و سوره بزرگ داریم. وانگهی کوچکترین سوره قرآن، سوره کوثر است که چهار آیه است. به چهار آیه مستقل الدلالة قرآن هم تحدی شده است.

[اینجا چرا در آیه «الأعرابُ أشدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا» که نصّ اعراب است، بعدش هم آیه بعد استثناء می کند مؤمنین از اعراب را، چطور شما اینجا بر خلاف نصّ توجیه می کنید که اینها بادیه نشین هستند و...؟]

آیا اکثر شهرنشینهای مدینه مؤمن بودند یا غیر مؤمن، در زمان پیغمبر؟

[مؤمن بودند ولی قرآن می گوید «اکثرهم لایعقلون»]

منافات ندارد، ولی ایمان داشتند. ولیکن اکثر بادیه نشینها کافر بودند. اکثر شهرنشینان که ارتباط با پیغمبر داشتند، اکثراً فهم دارند و مؤمن هستند و ملحد نیستند. در مقابل اکثر بادیه نشینان، اکثرشان «الأعراب»

است، «الأعراب» قاعده کلی است، کلّ بادیه نشینها کافر بودند. بعد « من الاعراب» بعضی بادیه نشینها مؤمن بودند.

[بحث من این است که «الاعراب» چطور شد بادیه نشین؟]

ما یک اعراب فارسی داریم یک اعراب عربی. اعراب عربی را دارم معنا می‌کنم. عرب یعنی کسی که سقفی روی سرش نیست و بادیه نشین است. کلاً اعراب جمع عرب است، عرب هم: «نحن العربیة...» عرب یعنی کسی که بادیه نشین است. لفظ عربی عرب، لغتش به معنای بادیه نشین است. مثلاً کسانی که در مکه بودند و در مدینه بودند، اینها الاعراب نبودند. چون بادیه نشین نبودند. بله، عرب از نظر لغوی بودند. از نظر لغوی عرب بودند که زبان عربی، صحیح‌ترین زبان است ولیکن الاعراب شامل کسانی است که کلاً اینها بادیه نشین بودند.